

# ریشه‌های آلمانی

نیچه. فروید. هوسرل. هایدگر. گادامر. کوهن



- مقدمه‌ی مترجم ۷۱
- کانسپکتیویسم ۱۹۱
- موقعیت دینی حال حاضر ۳۷۱
- موقعیت فکری حال حاضر ۵۹۱
- نیست‌انگاری آلمانی ۸۳۱
- اگزیستانسیالیسم ۱۱۹۱
- فروید: درباره‌ی موسی و یکتاپرستی ۱۴۹۱
- نامه‌نگاری اشتراوس و گادامر بر سر کتاب حقیقت و روش ۱۸۹۱
- فلسفه به مثابه علم دقیق و فلسفه‌ی سیاسی ۲۱۱۱
- جستاری در باب هرمان کوهن: مذهب عقل از خلال منابع یهودی ۲۲۹۱
- یادداشتی در باب طرح فراسوی خیر و شر نیچه ۲۵۷۱

## کانسپکتیویسم<sup>۱</sup>

کانسپکتیویسم، به‌عنوان پُرزورترین [جریان] در فلسفه‌ی حال حاضر، همانند مادی‌گرایی، پوزیتیویسم، ایدئالیسم و قس‌علی‌هذا، که «جهت‌گیری‌هایی [فکری]» هستند، یک «جهت‌گیری [فکری]» نیست؛ بلکه یک روش یا یک سبک است. در سده‌ی پیش، کوششی برای منحل‌کردن فلسفه در تاریخ فلسفه، سربرآورد. این کوشش با کانسپکتیویسم تداوم یافت و به کوششی جدید استحاله پیدا کرد. هر دوی این کوشش‌ها این را مسلم می‌دانند که [انسان در] تاخت و تازی

---

1 "Conspetivism", Edited by Martin D. Yaffe & Richard D. Ruderman, Reorientation: Leo Strauss in 1930s, Palgravem MacMillan, 2014.

این مقاله در واقع به بهانه‌ی بررسی کتاب ایدئولوژی و یوتوپای کارل مانهایم در ۱۹۲۹، یعنی همان سالی که کتاب به طبع رسید، نگاشته شد. استفاده‌ی اشتراوس از اصطلاح *Konspektivismus*، با غرضی جدلی انجام شده است. این واژه در واقع ابداع خود اشتراوس برای توضیح مبنای نظری کتاب مانهایم است. این واژه‌ی بدیع به زعم خود اشتراوس با سه واژه‌ی مترادف مرتبط است: واژه‌ی آلمانی *Zusammenschau* (به معنای «اجمال» یا «شرح مختصر»)، واژه‌ی یونانی *σύνοψις*، و واژه‌ی لاتینی *conspetio*.

را بر عهده‌ی مورخان بگذارد. بگذارید مثالی را پیش بکشم که در آن، یک روح کانسپکتیویستی، خود را برای پرداختن به مشکل آرمانشهر، برانگیخته می‌یابد؛ این روح چنین می‌آموزاند که تامس مونتسر<sup>۱</sup> در تاریخ آرمانشهر، اهمیت بسیار زیادی دارد؛ سپس روح کانسپکتیویستی به ادبیات مرتبط با این بحث به‌ویژه به جُستار کارل هول<sup>۲</sup> در باب مارتین لوترو [جریان‌های] آرمان‌اندیش و پندارپرست<sup>۳</sup> رجوع می‌کند، و از آن، دانشی تمام و کمال در باب واقعیت‌های مرتبط با این موضوع به دست می‌آورد. به این رویه نمی‌توان ایرادی وارد ساخت. زیرا حتی اگر محدودیت مورخ، ما را وادار سازد تا به جدّ در باب *داوری‌های ارزشی* او مشکوک باشیم، عینیت مورخ، به استفاده‌کننده اجازه می‌دهد تا با تکیه بر اسنادی که خود مورخ به آنها متکی بوده است، به یک دیدگاه کلی قابل‌اتکا در مورد *واقعیت‌ها* دست پیدا کند. آن‌چنان‌که پیشتر اشاره شد، متفکر کانسپکتیویست در همین اثنا، صرفاً هراز چند گاهی، به مورخ متکی است؛ او معمولاً خود را با پدیدار حال حاضر امروزی، که ضرورتی برای سهیم‌کردن طرف سوم در آن وجود ندارد، مشغول می‌سازد. ما اکنون می‌توانیم نخستین تعریف از کانسپکتیویسم را صورت‌بندی کنیم: کانسپکتیویسم، بر خلاف فلسفه‌ی خام‌دستانه، مستقیماً با مشکلات و مسائل مواجه نمی‌گردد؛ کانسپکتیویسم، بر خلاف فلسفه‌ی تأملی خام‌دستانه، با تاریخ فلسفه نیز کاری ندارد؛ کانسپکتیویسم خود را منحصرأ به فلسفه‌ی حال حاضر مشغول می‌کند.

آن لحظه‌ای که کانسپکتیویسم بنیادهای خود را استوار می‌سازد، افق‌های جدیدی گشوده می‌شود که نسل‌های گذشته به‌طور کلی از آن بی‌خبر بودند. ما در اینجا تنها به مشکل ژرف و بی‌پایانی اشاره می‌کنیم

خام‌دستانه علیه مشکلات، به پیروزی دست یافته است. این پیروزی و غلبه، پایه در این آگاهی دارد «که انسان... پس از یک پیشرفت طولانی، پیشرفتی مملو از فداکاری‌ها و قهرمانی‌ها، به برترین مرحله از آگاهی رسیده است». کوشش برای حل دشواری‌ها و مشکلات در این مرحله، دیگر محلی از اعراب ندارد. اما در حالی که انسان در سده‌ی پیش، هنوز آنقدر خام‌دستانه، [خصلتی] تأملی<sup>۱</sup> داشت که می‌توانست همه‌ی مشکلات را منکر گردد، [اما] کانسپکتیویسم مملو از دانش به وجود مشکلات است - مشکلاتی سخت، شاید حل‌ناشدنی - دانشی که به‌نحوی تأملی، متأملانه<sup>۲</sup> است؛ کانسپکتیویسم، این را عین وظیفه‌ی خود می‌داند که جسّ مُشکل‌نما را بیدار کرده و بدان شدت و حدّت ببخشد؛ اما او خود به حل این مشکلات، مبادرت نمی‌کند؛ او حتی برای حل آنها تلاش هم نمی‌کند؛ بلکه کاری که می‌کند، طرح‌گزینه‌ی بازگذاشتن امکان حل آنها در آینده است که شاید آینده‌ای نزدیک باشد، اما به هر حال زمانی دیگر است؛ خلاصه آنکه کانسپکتیویسم، حل و نفی دشواری‌ها و مشکلات را با کلنجار رفتن با آنها عوض می‌کند.

پیشرفت از متأملانه‌بودن خام‌دستانه به متأملانه‌بودن تأملی، نتیجه‌ای است که فلسفه آن را به‌عنوان یک موضوع جدید، برای خود ساخته و پرداخته کرده است. فلسفه‌ی تأملی خام‌دستانه، در تاریخ فلسفه، استحاله شد؛ این امر، بند از بند فلسفه‌های گذشته جدا کرد؛ فلسفه‌ی تأملی متأملانه، خود را درست، به فلسفه‌ی حال حاضر مشغول ساخت. اکنون بازگشت به نظرگاه‌هایی که پیشتر وجود داشت، هنوز هم، حتی امروز، اجتناب‌ناپذیر است؛ اما تقسیم‌کار تحسین‌برانگیز منطبق با مرحله‌ی بالاتری که اکنون بدان ناائل شده‌ایم، به متفکر حال حاضر رخصت می‌دهد تا تمهید دسترسی به گذشته

1 Thomas Muntzer

2 Karl Holl

3 visionaries

1 naïvely reflective

2 reflectively reflective